

تعامل مثل های اسلامی با زبان

فارسی

شکوفه میرزایی¹

دکتر هادی جاهد²

چکیده

مثل در طول تاریخ و ادبیات جهانی از قدیم ترین مفاهیم بشری است. این هنر از تشبیه، کنایه در بیان مثل بهره مند می گردد بنابراین دور از ذهن نخواهد بود اگر ریشه یابی مثل ها را در ادبیات دیگر اقوام دنبال کنیم. ما در این مقاله به گردآوری و تحلیل مثل هایی خواهیم پرداخت که در آن شخصیت های عرب زبان چنان بصورت اسطوره ای درآمده اند که هیچ جایگزینی در میان فارسی زبانان نیافته اند؛ این امثال اقتباس از امثال زبان عربی اقتباس شده است و با تغییر شخصیت و برداشت های متفاوت به زبان فارسی راه می یابد. برآنیم با گزینش تعدادی از امثال که بر زبان عامه جاری است به بررسی و واکاوی تأثیرگذاری شخصیت ها در این مثل ها بپردازیم. ، برخی از این امثال ترکیبی از فرهنگ عربی و فارسی را به وجود آورده اند. معرفی این امثال به تعامل دو ادب فارسی و عربی رنگ تازه ای خواهد بخشید. نگارنده با این هدف، به ریشه های تاریخی این امثال اشاره نموده و در صورت لزوم به بررسی لغوی مثل پرداخته است و در ضمن اثر، کلام خویش را به آیات قرآن آراسته است.

واژگان کلیدی: قرآن، مثل، منشأ مثل.

¹ کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی؛ آموزگار ابتدایی مدارس تهران، ایران

Shekofe.mirzaei@gmail.com

² دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران، ایران

Hadi_jahed65@yahoo.com

امثال و حکم جملات کوتاهی است که هر جا سخن به سستی گراید و نیاز به استدلال داشته باشد به گونه‌ای ایجازگونه به یاری متکلم می‌شتابد و مقصود را در یک جمله کوتاه و مستدل، روشن و مدلل می‌سازد. ضرب‌المثل‌ها جایگاه ویژه‌ای در میان همه مردم دنیا دارند، چرا که بیانگر آداب و رسوم و خلیقات یک ملت هستند. نگارنده ضمن پژوهش در امثال و حکم عربی، به تعدادی از این ضرب‌المثل‌ها برخورد می‌کند که اشاره به شخصیت‌های عرب زبانی دارند که در امثال فارسی بصورت اسطوره درآمده‌اند، مثل حاتم طائی.

این تأثیرپذیری و اقتباس زائدالوصف هموطنان، نویسنده را بر آن داشت تا ضمن گردآوری این امثال به ریشه‌یابی و علت‌یابی چنین تأثیرپذیری بپردازد و اینکه چرا ادیبان و صاحبان قریح، جایگزینی از هم‌خونان خود بر این مثلها نگماشته‌اند. البته نویسنده در این پژوهش، تنها به تعدادی از این شخصیت‌ها می‌پردازد که در زبان عامه رایج‌اند و از بیان شخصیت‌هایی نظیر سبحان وائل و حسان عرب و... که اغلب بر لسان اهل ادب جاری‌اند، صرف نظر می‌کند چرا که بیان تمامی ایشان از مجال این مقال خارج است.

این پژوهش با وصف مذکور تاکنون انجام نشده است، جز اینکه بعضاً به گردآوری امثال و حکم مشترک در دو زبان عربی و فارسی پرداخته‌اند. بنابراین مشکل عمده در این امر عدم وجود کتاب، مقاله یا پژوهشی در این باره بوده است. چرا که چنین پژوهشهایی هنوز در سطح گسترده بسط پیدا نکرده است.

نویسنده در تحقق امر مورد نظر به برخی کتابها از جمله: قرآن کریم، ریشه‌های تاریخی امثال و حکم، روضة‌الصفاء، مجمل التواریخ و القصص و... مراجعه نموده و برخی از امثال را نیز به آیات قرآن، درباره آن مزین نموده که البته در فهم و بیان مطلب راهگشا بوده است.

امید است نتایج این بررسی برای پژوهشگران و ادب دوستان سودمند واقع شده و مورد عنایت ایشان قرار گیرد.

اهداف تحقیق

1- بررسی تعامل دو زبان فارسی و عربی از جهت تعامل شخصیت‌های امثال و بی‌ان نوآوری در مثل‌های فارسی با دیدگاه قرآنی و اسلامی

2-تحلیل چگونگی راهیابی شخصیت ها و اهمیت شخصیت های عرب در مثل های فارسی
فرضیات تحقیق

1-داستان های امثال با توجه به اهمیت شخصیت پردازی با هدف غایی ورود آموزه های دینی از
شخصیت های عرب و مثل های قرآنی بهره گرفته اند

2-تعامل دو زبان فارسی و عربی از پنج قرن پیش از اسلام و ادامه آن در دوره های اسلامی به پیوند فرهنگی
عمیق و در پی آن راهیابی شخصیت های مشهور عرب به مثل های فارسی انجامیده است

روش تحقیق

در این مقاله مانند بیشتر پژوهش های علوم انسانی بر شیوه های توصیفی و تحلیلی و کتابخانه ای تکیه
دارد. ما با مراجعه به کتاب های گوناگون و مقالات به تحلیل پیرامون تعامل مثل ها می پردازیم
پیشینه تحقیق

مثل ها و داستان ضرب المثل ها بارها از جانب پژوهشگران مورد بررسی قرار گرفته است. اما از آنجا که بررسی
شخصیت در مثل ها و تعامل دو ادبیات فارسی از نگاه شخصیت پردازی به مصورت مستقیم مورد پژوهش
قرار نگرفته است این مقاله اهمیت بسیاری می یابد.

از جمله پژوهش ها می توانیم به موارد زیر اشاره کنیم:

1-نگاهی به کنایه ها و امثال ایرانی در گویش مردم بغداد، دکتر وحید سبزیان پور، چکیده مقالات
هفتمین مجمع بین المللی استادان زبان و ادبیات فارسی، تهران، شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی،
1389، ص 1389

در این مقاله آداب و رسوم و فرهنگ ایرانی و با توجه به قدمت بغداد در تاریخ جلوه های نفوذ امثال و
حکم و کنایات که به عقیده ی نگارنده گاه بدون هیچ تغییری و گاه با دخل و تصرف عرب ها به زبان
عربی راه یافته اند مورد تحلیل قرار گرفته است

2-

3-

1-ایراد بنی اسرائیلی

هر ایرادی که مبتنی بر دلایل غیر موجه باشد آنرا ایراد بنی اسرائیلی می‌گویند، به اصطلاح دیگر همان بهانه‌گیری و بهانه‌جویی است.

بنی اسرائیل همان پسران یعقوب و پیروان فعلی دین یهود هستند که پیغمبر آنها حضرت موسی و کتاب آسمانیشان تورات است.

پس از آنکه حضرت موسی به پیغمبری مبعوث گردید و آنها را به قبول دین و آیین جدید دعوت کرد، اقوام بنی اسرائیل به عناوین مختلف موسی را مورد سخریه و تخطئه قرار می‌دادند و هر روز به شکلی از ایشان معجزه و کرامت می‌خواستند. حضرت موسی هم هر آنچه آنها مطالبه می‌کردند به قدرت خداوندی انجام می‌داد ولی هنوز مدت کوتاهی از اجابت مشغول آنها نمی‌گذشت که مجدداً ایرادی دیگر بر دین جدید وارد می‌کردند و معجزه دیگری از ایشان می‌خواستند. (بقره آیات 71-50).

ذکر نام و شرح مفصل بهانه‌جویی‌ها و خواسته‌های عجیب و نابه‌جای این قوم از پیامبرشان در کتاب آسمانی قرآن کریم، با توجه به این مطلب که در میان طوایف ایرانی، ملتی تا این پایه بهانه‌جو وجود نداشته است، موجب شهرت این مثل در میان ایرانیان بوده است. بنابراین مناسبات مذهبی نیز در شیوع این مثل دخیل بوده است.

پسر نوح با بدان بنشست

این مثل منظوم و مشهور در مقام فرزندی ناصالح و ناشایسته به کار می‌رود که وی را از فضائل چنان پدری بهره و نصیب نباشد. و مصرع‌یست از شیخ اجل سعدی شیرازی که در باب اول گلستان در سیرت پادشاهان آمده است:

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد

(سعدی، 1368، ص 122)

نوح از پیغمبران اولوالعزم است که مدت نهصد و پنجاه سال در میان قوم خود زندگی کرد «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا...» (عنکبوت، آیه 14). اما فقط عده معدودی رسالتش را تصدیق کردند و مابقی به اتکای جاه و جلال و مال و منال دنیوی به استهزا و سخریه‌اش پرداختند. نوح چندین فرزند داشت و همه به جز کنعان در اطاعت پدر بودند. کنعان با بت‌پرستان هماهنگی می‌کرد و نصایح و احتجاج پدر

در هدایتش اثری نداشت. خدای تعالی در رابطه با کنعان می‌فرماید: «يَا نُوحُ، إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» (هود، آیه 46): ای نوح، او از اهل تو نیست و همانا او را عملی ناشایسته است.

علت شهرت این مثل در میان ایرانیان اولاً اهتمام و توجهی است که قرآن کریم از جهت عبرت آموزی به حضرت نوح (ع) و فرزندش کنعان داشته است تا جائیکه در قرآن کریم به این واقعه مهم اشاره فرموده است و ثانیاً شگفتی آنان از این امر بوده که پسر پیغمبری الهی چون نوح، که خود نهصد و پنجاه سال از عمرش را در راه هدایت مردم گذرانده است نیز در طیف کافران قرار گرفته و همراه آنان نابود شده است و نصایح پدر در وی اثر نمی‌کند. البته این امری است که هیچ مشابه و نظیری در میان سایر انبیاء الهی ندارد.

پور آن بر جهل شد مؤمن عیان پور آن نوح نبی از گمراهان

(مولوی، 1341، دفتر اول، ص 98)

2- پیراهن عثمان

بعضی افراد برای غلبه بر حریف به هر دستاویزی متمسک می‌شوند و هر لغزش و اشتباه ناچیز از ناحیه‌ی رقیب را گناهی نابخشودنی جلوه می‌دهند. تلاش آنها صرفاً غلبه و پیروزی بر حریف نیست، بلکه ناظر بر این امر است که مبارزاتشان را قبلاً توجیه کرده و هر گونه توهم را مرتفع نمایند تا اذهان و انظار دیگران را به سوی خود جلب کرده باشند. در چنین موردی است که مثل بالا مورد استفاده قرار می‌گیرد.

عثمان سومین خلیفه اموی بود. پس از قتل وی جنازه‌اش سه روز ماند که یک پای او را سگ خورد و علتش آن بود که مردم نمی‌گذاشتند او را در گورستان مسلمانان دفن کنند. (رهنما، 1349، ص 40) معاویه که از بستگان عثمان بود و خود نیز داعیه خلافت و سلطنت در سر می‌پروراند برای آنکه مردم را علیه علی بن ابیطالب (ع) بشوراند، پیراهن خون آلود وی و انگشت بریده‌ی همسرش نائله را در مسجد آویخت تا مظلومیت عثمان را مجوز عصیان خود قرار دهد. ضمناً به وسیله‌ی خطیبان و ناطقان زبردستی که به همین منظور استخدام کرده بود به مردم چنین وانمود کرد که علی (ع) از یاری عثمان دریغ کرده، قاتلانش را پناه داده است، پس کسی که از قاتل خلیفه جانبداری کند خود شریک جرم و محرک اصلی این خشم و کشتار است و به خلافت برآزنده نخواهد بود، در حالی که چنین نبود. یعقوبی مورخ معتمد و نامدار قرن سوم هجری در (یعقوبی، 1341، ج 2، ص 72) ضمن شرح واقعه، معاویه را در قتل عثمان مقصر می‌داند. ((و البته حضرت علی (ع) بود که حسن و حسین (ع) را امر فرمود که مردم را از اطراف خانه عثمان متفرق کنند)) (دشتی، 1379، ص 127). ضمناً بی‌مناسبت نمی‌دانیم دومین پیراهنی را که موجب تغییر حکومت شد و به عنوان پیراهن عثمان مشروطه شهرت یافت نقل کنیم: وقتی در کرمان ظفرالسلطنه حاج میرزا محمدرضا آیت‌الله را به فلک بست و چوب زد، در تهران

ناظم الاسلام و مجدالاسلام با در دست داشتن پیراهن کتک خورده‌ی! حاج محمدرضا، شب به خانه‌ی آقایان طباطبایی و بهبهانی رفته آنها را برای قیام بر ضد عین‌الدوله و تشکیل مجلس آماده نمودند. به گمان من این دومین پیراهنی است که در تاریخ موجب تغییر حکومت می‌شود. (باستانی پاریزی، شماره مسلسل 2983، ص 22).

بنابراین آنگونه که از منشأ مثل برمی‌آید، علت شهرت این شخصیت عرب در این مثل ایرانی، مناسبات سیاسی و البته تعصب شیعیان نسبت به حضرت علی (ع) بوده است.

3- جزای سنمار

این اصطلاح هنگامی به کار می‌رود که کسی در خور سعی و عمل خود پاداش نگیرد سهل است، بلکه سزای نیکی را به بدی دهند و خدمت را به خیانت پاسخ گویند.

سنمار در لهجه "هذیل" یعنی دزد، زیرا آنان به کسی که شب نمی‌خوابد، سنمار می‌گویند و دزد به خاطر کمی خوابش به این عنوان خوانده شده است. (میدانی، 2003م، ص 680).

سنمار مهندس و معمار رومی بود که در همه شام و عراق هم‌تا نداشت. (قزوینی، 1361، ص 210)

میدانی وی را چنین معرفی می‌کند: «هو رجل رومی بَنَى الخورنقَ الذی بظَهْر الكوفةَ للنعمان بن امرئ القیس فلما فرغ منه ألقاه من أعلاه فَخَرَّ مِيتاً و إنما فعل ذلك لثلاثا یبنی مثله لغيره فضربت العرب به المثل لمن یجزی بالإحسان الإساءة». و یقال: هو الذی بنی أطمَ أحيحةَ ابن الجلاح فلما فزع منه قال له أحيحةُ: لقد أحکمته: قال إني لأعرفُ فيه حجراً لو نُزع لتقوَّضَ من عند آخرة فسأله عن الحجر فأراه موضعه. فدفعه أحيحةُ من الأطم فخرَّ مِيتاً. (میدانی، 2003م، ج 1، ص 159). او مردی رومی بود که قصر خورنق را در پشت کوفه برای نعمان بن امری القیس بنا کرد پس زمانی که بنای قصر را به پایان برد، نعمان وی را از بالای قصر به پایین انداخت و مُرد. نعمان بدان جهت وی را کشت که نظیر آن قصر را برای دیگری بنا نکند. پس عرب برای کسی که پاداش نیکی را به بدی دهد سنمار را مثل می‌زند.

و گفته می‌شود: او کسی است که قصری برای أحيحة بنا کرد. پس زمانی که از بنای قصر فارغ شد، أحيحة به او گفت: آیا محکم بنایش کردی؟ سنمار گفت: من سنگی در آن بنا می‌شناسم که اگر کنده شود قطعاً بنا به تمامی فرو می‌ریزد. أحيحة از مکان سنگ سؤال کرد. سنمار جای سنگ را به او نشان داد. پس أحيحة او را از بالای قصر به پایین انداخت و سنمار به افتخار مرگ نائل آمد.

این مثل بیشتر در لسان عرب جاری است ولی بسیاری از ایرانیان نیز به آن استشهاد می‌کنند چرا که با یکی از

وقایع تاریخی ایران ارتباط دارد لذا به شرح ریشه تاریخی مزبور می پردازیم.

به موجب روایت طبری و سایر مورخان شرقی یزدگرد اول پادشاه ساسانی را هر چه فرزند ذکور می آمد پس از چندی می مُرد تا آنکه بهرام متولد شد. یزدگرد اول برای آنکه این فرزند نیز از دست نرود او را به نعمان پادشاه عرب حیره سپرد و از وی خواست تا بهرام را در آن آب و هوا پرورش دهد. پادشاه عرب، بهرام را بر گرفت و به جانب حیره شد. آنگاه فرمان داد کسی را طلب کنند تا قصری بسازد که در تمام کره زمین نظیر و بدیل نداشته باشد و بهرام را در آن جای دهد. سنمار مهندس و معمار رومی را که در همه شام و عراق همتا نداشت به حضور آوردند. سنمار در مدت پنجاه سال قصر خورنق را که به فارسی خورند گویند بنا کرد.³ نعمان چون آن قصر را بدید گفت: هرگز کاخی به این زیبایی ندیدم. پس سنمار را از مال و نعمت دنیا بی نیاز ساخت. سنمار گفت: اگر می دانستم که اجر و پاداشی تا این پایه و مایه نصیب می شود قصری عظیم تر و با شکوه تر می ساختم. نعمان در اندیشه شد که مبادا پادشاه دیگری او را به زور و مال بفریبد و کاخی از خورنق بهتر و با شکوه تر بسازد. پس به جای آنکه بنای قصر دیگری را به سنمار دستور دهد فرمان داد آن بیچاره را از بالای قصر خورنق به زیر انداختند. محمد طوسی این روایت را به گونه ای دیگر نقل می کند وی می نویسد: سنمار گفت: من جای دانم از این قلعه، اگر سنگی از آنجا بگیرند این قلعه بیفتد. نعمان گفت: جز از تو هیچ کس داند؟ سنمار گفت: نه. نعمان سنمار را از قلعه به زیر انداخت تا هلاک شود و گفت: مبادا که به کسی گوید و آن را ویران کند. (قزوینی، 1361، ص 211). این مثل آنچنان بر دل ایرانیان نشست که، داستان سرای نامی ایران نظامی گنجوی راجع به قصر خورنق و سرانجام رقت انگیز سنمار رومی در مثنوی هفت پیکر - بهرام نامه - داد سخن داد و شیرین زبانی کرد:

رنگ ناری و نقش سنماری
چون سپهرش برون پر آرایش
خوبتر ز آنکه خواستند بساخت
خور به رونق شد از خورنق او...

کارگاهی به زیب و زرکاری
چون بهشتش درون پر آسایش
چون که سنمار از آن عمل پرداخت
ز آسمان برگذشت رونق او

(نظامی گنجوی، ص 60)

هر دم انگشت تحیر بر دهان می آورد

ساخت حمامی در این احیان کز آن سنمار روم

3- خورنق را معرب خورنه هم گویند در یک میلی شرق نجف اشرف که آن را یکی از عجایب سی گانه جهان شمرده اند؛ و نیز خورنق ظاهراً نامی ایرانی الاصل باشد و از هوورن به معنای دارای بام زیبا یا خورنر به معنای جای سور و ضیافت گرفته شده است. (نقل از: لغتنامه دهخدا).

(صحبت لاری، 1354، ص 393)

وصف قصر بی بدیل خورنق در کتاب (میر خواند، 1372، ج 1، ص 759) به طور مفصل ذکر شده است.

4- حاتم بخشی

کسانی که در گشاده دستی، اندازه نگاه ندارند و برای بخشندگی حدی قایل نباشند، را به حاتم تمثیل می‌کنند. «حاتم بن عبدالله بن سعد بن الحشرج مکنی» به «ابوسفانه» معروف و مشهور به «حاتم طائی» از قبیله‌ی «طی» مردی بخشنده و جوانمرد بود. این صفت عالیه را از مادرش «عتبه» دختر «عفیف» به ارث برده بود. (قزوینی، 1361، ص 285). و (فزونى استرآبادى، 1328، ص 229). «جود و سخايش تا به حدى بود كه از مرده‌اش دست برنداشتند و بعد از مرگش نیز از او مدد و همت خواستند و حاجتشان برآورده شد.» (دهخدا، لغت حاتم). داستان جوشش و بخشش حاتم یکی دو تا نیست و شرح تمامیت آن از حوصله این مقال خارج است.

به نظر می‌رسد این مثل آن چنان که در میان ایرانیان مورد استناد و تمثیل قرار گرفته، در میان خود اعراب چنان جایگاهی نیافته است. توضیح آنکه عرب در بیان بذل و بخشش بسیار، امثال متفاوتی را بیان می‌کند: الف) در بیان همسایه دست و دل‌باز و بخشنده «ابو دؤاد» را مثل می‌زند و می‌گوید: «جَارٌ كَجَارِ أَبِي دَوْادٍ» (میدانی، مثل 848).

ب) در بیان بخشش از اموال دیگران جُوین را مثل می‌زند و می‌گوید: «جَلَحَ جُوَيْنٌ مِنْ سُوْبِقِ غَيْرِهِ» (میدانی، مثل 826).

ج) در بیان بخشش محض، حاتم طائی (میدانی، مثل 977) و یا کعب بن مامه (میدانی، مثل 978) را مثل می‌زند.

اما ایرانیان در همه موارد مذکور تنها به «حاتم طائی» مثل می‌زنند، البته به اشکال مختلف از جمله: «مثل حاتم طائی» (دهخدا، 1352، ج 3، ص 1424)، و همچنین بیت زیر:

خرج که از کیسه مهمان بود حاتم طائی شدن آسان بود

(دهخدا، 1352، ج 2، ص 725)

معروف گشته از کف او خاندان او چون از سخای حاتم طئی خاندان طئی

(منوچهری دامغانی، 1347، ص 113)

به نظر می‌رسد که حاتم به واقع، هم‌تا و نظیری در میان ایرانیان نداشت تا جایگزینش در امثال فارسی شود.

5- صبر ایوب

کسانی که در مشکلات زندگی صبر و شکیبایی بسیار پیشه کرده و همیشه شکرگزار و صبور باشند بدین مثل وصف شوند.

ایوب از فرزندان لاوی بن یعقوب و از انبیاء و امرای معروف عرب، مردی ثروتمند و نیکوکار بود. «هفت هزار میش و بره و سه هزار شتر و پانصد جفت گاو نر و پانصد ماده الاغ داشت.» (مجله اطلاعات سالانه، سال 1346، ص 461). ایوب یکی از بیست و پنج پیغمبری است که نامش در قرآن مجید آمده و در سوره‌های نساء و انعام و انبیاء و ص از زهد و صبر و ایمانش ستایش شده است و ایشان را چنین توصیف می‌کنند: **إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ** (سوره ص، آیه 44). او را بنده‌ای صابر یافتیم. چه نیکو بنده‌ای بود او که همواره روی به درگاه ما داشت.

از وی پرسیدند: «از بلاهای تو کدام بر تو صعبت بود؟» فرمود: «شماتت دشمن.» (اسفندیاری، 1314، ص 54).

علاقمندان جهت آگاهی از زندگانی آن حضرت به (صفایی آملی، ص 91) و (خواند میر، 1362، ج 1، ص 77) رجوع نمایند.

علت شهرت این شخصیت در امثال فارسی اولاً ذکر نام و وصف ایشان در قرآن کریم و ثانیاً آن است که صبر و زهد ایشان به واقع در میان ایرانیان هیچ نظیر و بدیلی ندارد.

«تا بگویند ز مبتلا ایوب دل و جان در عنا و دام کروب»

(سنائی، حدیقه، 1383، 421)

عمر در امانت خیانت نکرد، تو چرا؟

این اصطلاح زمانی به کار می‌رود که شخص در لباس دوستی به کسانی که به وی اعتماد کرده‌اند، خیانت ورزد.

البته این عبارت مثلی را باید اصلاح کرد و گفت: «عمرو» در امانت خیانت نکرد تو چرا؟ و مقصود همان عمروعاص است که شیعیان نسبت به او از لحاظ خباثتی که داشت و خیانتی که در جنگ صفین نسبت به حضرت علی بن ابیطالب (ع) ورزیده با نظر بغض و عداوت می‌نگرند و به همین ملاحظه با استفاده از این ضرب‌المثل در واقع می‌خواهند بگویند که عمروعاص با آن همه خباثت ذاتی در حفظ امانت و اسرار امین بود

تو چرا در لباس دوستی خیانت می‌ورزی؟ و چون اکثریت مردم در ایران به صرف و نحو زبان عربی آشنا نبودند خیال می‌کرده‌اند که طرز تلفظ «عَمَر» و «عَمَرُو» فرقی ندارد در حالی که اگر فرقی نداشت یکی را با "و" و دیگری را بدون "و" نمی‌نوشته‌اند.

به هر حال ضرب‌المثل بالا ریشه تاریخی شورانگیزی دارد که به طور خلاصه به آن می‌پردازیم: حسین بن علی (ع)، عمروعاص را برای خواستگاری از شهربانو فرستاد. معاویه شنید، او نیز خواستگار گردید و به وی وکالت داد. عمروعاص احوال با شهربانو در میان نهاد و خود نیز نامزد گردید. شهربانو از او مشورت طلبید. جواب داد: «اگر دنیا می‌خواهی معاویه، اگر آخرت می‌خواهی حسین بن علی، اگر نه دنیا و نه آخرت می‌خواهی مرا انتخاب کن.» (شهری، 1379، ص 497) و آن زن نیز حسین بن علی را اختیار کرد. گویند یزید از عمروعاص مؤاخذه کرد که «این چه نصیحت بود که به زن کردی؟» عمرو گفت: «چون با من مشورت کرد نتوانستم به او خیانت در راهنمایی بد کنم.» (بهمنیاری، 1381، 402).

به نظر می‌رسد که علت شیوع این مثل در میان ایرانیان از یک سوی شخصیت خبیث عمروعاص است که امانت‌داری از جانب وی، امری بس شگفت‌انگیز می‌نماید. و از سوی دیگر حضور حضرت علی (ع) به عنوان مقتدای انسانیت و فراست در میان ایرانیان است.

«چون عمرو عاص، پیش، وی مه پیش بهار عاجز و رسوا شد»

(قبادیانی بلخی، 1384، ص 339)

6- عوج بن عنق

افراد طویل قامه و دراز قد را به عوج بن عنق تسمیه و تشبیه می‌کنند.

عُوجُ: اسم رجل؛ قال الليث: عُوجُ بنُ عُوقٍ رجلٌ ذُكِرَ من عِظَمِ خَلْقِهِ شِنَاعَةً، وَ ذُكِرَ أَنَّهُ كانَ ولدَ فِی منزلِ آدمَ فِعاشَ إِلِیَ زمنِ موسی، علیه الصلاة والسلام، وَأَنَّهُ هَلَکَ عَلِیَ عَدَّانَ موسی، صلوات الله علی نبینا وعلیه، وَ ذُکِرَ أَنَّ عُوجَ بنَ عُوقٍ كانَ یكونَ معَ فَراعنَةَ مصر، وَ یقال: كانَ صاحبَ الصخرَةِ أرادَ أنَ یُلجِقَها عَلِیَ عسکرِ موسی، علیه السلام، وَ هو الَّذی قتلَهُ موسی، صلوات الله علی نبینا وعلیه. (ابن منظور، 1388هـ، ماده عوج).

عوج: نام مردی است. لیث می‌گوید: عوج بن عوج «عنق» مردی است که گفته شده از شدت تنومندی اندامش، بد ریخت بود. و گفته شده که او در منزل حضرت آدم متولد شده بود و تا زمان حضرت موسی که سلام و درود خدا بر او باد زندگی کرد، و به دست عدان حضرت موسی (ع) هلاک شد. سلام و درود خدا بر پیامبر ما

و بر ایشان باد. و گفته شده که عوج همواره با فراعنه مصر بود، و گفته می‌شود: سنگ بزرگی داشت و خواست آن را بر لشکر حضرت موسی (ع) بغلطانند، و او کسی است که حضرت موسی (ع) او را به قتل رساند. سلام و درود خدا بر پیامبر ما و بر ایشان باد. قد وی 23330 ذرع به ذرع پادشاه و 3600 سال عمر کرد و از جمله کسانی است که در خانه ی آدم به دنیا آمد و مادرش از دختران آدم بود. (قزوینی، 1361، ص 255).

صاحب کتاب مجمل التواریخ و القصص می‌نویسد: «...چون قابیل، هابیل را کشت به جهت خواهر، و اعناقه را از او بستند و ... او را از اعناقه دو پسر آمد، یکی عوج که او را به مادر باز خوانند که از فرزندان آدم هیچ کس به بالای او نبود» (بهار، 1317، ص 185). وی از طول قامت، ضخامت پاها و نحوه غذا خوردن عوج مطالب شگفت‌انگیزی نقل می‌کند که مؤید افسانه‌ای بودن عوج است.

به نظر می‌رسد همین امر موجب شهرتش در میان ایرانیان شد، چرا که در افسانه‌های ایران کهن نظیر و بدیلی ندارد.

نیکبختان بخورند و غم دنیا نخورند
که نه بر عوج و عنق ماند و نه بر عاد و ثمود
(سعدی، 1371، ص 453)

7- کعب الاحبار

هنر و شهرت کعب الاحبار در جمع و نشر اخبار و اطلاعات تازه موجب گردید که از آن به بعد هر کسی را که در این زمینه ذوق و شوقی نشان داده و اظهار وجود کند، از باب جد یا هزل، کعب الاحبار گویند. کعب بن مافع الحمیری، ابو اسحق معروف به کعب الاحبار از سیره‌نویسان یهود بود که اسلام آورد. (میرخواند، 1373، ج 2، ص 530). لطایلات این کاهن فریبکار به صورت مفصل در کتاب (ابوریه، 1343، ص 71-70) ذکر گردیده است.

از دلایل شهرت این شخصیت در بین ایرانیان علاقه و شوق آنها به دانستن فتوحات مسلمین و اخبار امم مغلوبه به ویژه تاریخ ادیان و روایات قدیمه از قبیل: طوفان نوح، قضیه ی هابیل و قابیل، جغرافیای آسمان و نژادشناسی ملائکه و اسرار باد و باران و افسانه‌های یهود و... بود که کعب در میان مسلمین پراکنده می‌کرد و شوق پژوهندگان را به کشف اخبار و احوال ملل و نحل عالم بیشتر و تیزتر می‌نمود.

8- لقمان را حکمت آموختن

هرگاه کسی در مقام موعظه و نصیحت نسبت به افراد بزرگتر و داناتر از خود برآید این مثل شرح حال اوست.

«لُقْمَانُ اسْمٌ؛ فَأَمَّا لُقْمَانُ الَّذِي أَثْنَىٰ عَلَيْهِ اللَّهُ تَعَالَىٰ فِي كِتَابِهِ فَقِيلَ فِي التَّفْسِيرِ: إِنَّهُ كَانَ نَبِيًّا، وَقِيلَ: كَانَ حَكِيمًا لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ؛ وَقِيلَ: كَانَ رَجُلًا صَالِحًا، وَقِيلَ: كَانَ خِيَّاطًا، وَقِيلَ: كَانَ نَجَّارًا، وَقِيلَ: كَانَ رَاعِيًا؛» (ابن منظور، 1388هـ، ماده لقم).

لقمان اسم است؛ و اما لقمان کسی است که خداوند تعالی او را در کتابش ستود. در تفسیر گفته شده: او پیامبر بود و گفته شده او حکیم بود به سخن خداوند بلند مرتبه: به تحقیق به لقمان حکمت و دانش دادیم؛ و گفته شده مردی صالح بود، و گفته شده: خیاط بود، و گفته شده: نجار بود، و گفته شده: چوپان بود.

«از "وهب" نقل شده که لقمان پسر خواهر ایوب (ع) و از "مقاتل" آمده که پسر خاله ایوب (ع) بوده است. (طبرسی، 1360، ج 19، ص 171).

لقمان حکیم بنا بر روایات اسلامی اصلش حبشی و به روایتی غلامی سیاه از مردم سودان بود و در زمان داود پیغمبر می زیست. لقمان اعجوبه زمان و نادره روزگار بود که نصایح حکیمانه‌اش پس از گذشت قرون متمادی هنوز چون برگ گل طراوت و تازگی دارد. ترک‌ها عقیده دارند که لقمان حکیم، فیلسوف افسانه‌ای اهل آسیای صغیر بوده و در دهکده‌ای موسوم به آموریوم قریب دویست سال بعد از بنای رم دیده به جهان گشوده است. (باستانی پاریزی، 1356، ص 564).

علت و شأن نزول مثل مزبور آن است که در قرآن کریم، سوره‌ای به نام ایشان آورده شده و در آن برخی از نصایح حکمت‌آمیز وی به فرزندش که در واقع زیربنای یک حیات سعادت‌آمیز است بیان کرده است؛ آن جا که می‌فرماید: وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ...» (لقمان، آیه 13).

علاقمندان جهت آشنایی بیشتر با این حکیم عالیقدر می‌توانند به کتابهای (میر خواند، 1373، ج 1، ص 392)، (حکمت، 1356، ص 119)، (مجلسی، 1337، ص 315) و (احسانی، 1340، ص 103) رجوع نمایند.

چو لقمان دید در دست داود همی آهن به معجز موم گردد

نرسیدش چه می‌سازی که دانست که بی پرسیدنش معلوم گردد

(سعدی، 1369، ص 185)

9- مسیحا نفس

پزشکان حاذق و مردان خدا را که صاحب نفس و کرامات خارق‌العاده باشند مسیحا نفس یا عیسی دم می‌نامند. منظور از مسیحا همان حضرت عیسی مسیح فرزند حضرت مریم و چهارمین پیامبر اولوالعزم می‌باشد. معجزات بی‌مانند آن حضرت یعنی معالجه بیماران، نعمت بینایی بخشیدن به کوران و نابینایان مادرزاد و

بالاخص زنده کردن مردگان، موجب گردید که عبارت مسیحا نفس و اصطلاح دم عیسی زبانزد خاص و عام شود و ایرانیان نیز به آن استشهاد نمایند.

علاقمندان جهت آگاهی از این معجزات می‌توانند به قرآن کریم، (یعقوبی، 1341، ج 2، ص 94) و (میر خواند، 1373، ج 1، ص 438) رجوع نمایند.

مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید که ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید
(خرم شاهی، 1367، ص 802)

یاد باد آنکه چو چشمت به عتابم می‌کشت معجز عیسویت در لب شگر خا بود
(خرم شاهی، 1367، ص 743)

10- نماز جعفر طیار

هر نمازی که با تجدید و اعمال یا تسبیحات طولانی برگزار شود یا عملی که بیش از مدت معمول و متعارف به طول انجامد آن را به نماز جعفر طیار تشبیه و تمثیل می‌کنند.

طیار لقب جعفر بن ابیطالب پسر عم پیغمبر اکرم (ص) و برادر ارشد امیر مؤمنان است. در غزوه موته دو دستش قطع گردید و به شهادت رسید. طبق روایت از پیامبر، جعفر را می‌بیند که با دو بال در بهشت پرواز می‌کرد. به همین دلیل به طیار ملقب گردید. (مروزی، 1386، ج 1، ص 20).

معروفیت نماز جعفر طیار از آن لحاظ است که وی بیشتر اوقات شبانه روز خود را، به نماز و دعا در پیشگاه پروردگار می‌گذراند و نمازهای طولانی می‌خواند به طوری که کمتر کسی از این بابت به پای او می‌رسیده است. (آملی، 1379، ج 2، ص 328). همین امر باعث شهرت زائدالوصفش در میان ایرانیان تازه مسلمان شد که نسبت به نماز و نیایش با پروردگار توجه و اهتمام ویژه‌ای داشتند.

پرّت از پرهیز و طاعت کرد باید کز حجاز جعفر طیار بر علیا بدین طاعت پرید
(ناصر خسرو، 1384، ص 53)

دست رحمت کجا رسد در آنک تیغ او دست جعفر اندازد
(خاقانی، 1382، ص 125)

11- هم آش معاویه را می‌خورد هم نماز علی را می‌خواند!

این مثل وصف حال افرادی است که به مقتضای زمان و مکان کار می‌کنند و در همه حال مصالح شخصی را از نظر دور نمی‌دارند.

منشأ مثل «عبدالرحمن بن صخر ازدی» یا «الدوسی» معروف به «ابوهریره» است که در نامش اختلاف نظر است. وی از صحابه پیامبر (ص) است که در سال 57 هجری وفات یافت. (قشیری نیشابوری، 1404 هـ، ج 1، ص 33). هنگام نماز در پشت حضرت علی (ع) نماز می‌خواند، ولی به هنگام مصاف از معرکه جنگ دور می‌شد و در گوشه‌ای مبارزه‌ی دلاوران را تماشا می‌کرد! وقتی علت را پرسیدند گفت: «الصَّلَاةُ خَلْفَ عَلِيٍّ أَوْ مَضِيرَةً مُعَاوِيَةَ أَدَسَمَ، وَ تَرَكَ الْقِتَالَ أَسْلَمَ!»: نماز در پشت سر علی (ع) کامل‌ترین نمازهاست. غذای معاویه چرب‌ترین غذاها و احتراز از جنگ سالمترین کارهاست! (مسعودی، 1965 م، ج 2، ص 737).

گمان می‌کنم علت رواج این مثل در میان ایرانیان مناسبات سیاسی و حب زایدالوصف ایرانیان نسبت به حضرت علی (ع) و بغض نسبت به معاویه باشد.

ابوهریره وار باری باید اندر اصل و فرع
گه دل اندر دل و گه دستی در انبان داشتن
(سنائی، 1385، ص 175)

12- هند جگرخوار

افرادی هستند که در انتقام حد و اندازه نمی‌شناسند و نسبت به مخالفان و دشمنان خویش کمال قساوت و بی‌رحمی را نشان می‌دهند. این‌گونه افراد درنده‌خوی دیو سیرت، اگر مرد باشند به چنگیز و چنانچه زن باشند به هند جگرخوار تمثیل می‌شوند.

در اینجا منظور هند همسر ابوسفیان است که شکم و سینه حمزه عموی پیامبر را از هم درید. جگرش را بیرون آورده قسمتی از آن را خورد. و یا به قول «میرخواند»: «بخایید و چون نتوانست که فرو ببرد بینداخت.» سپس با گوشها و بینی‌های عده‌ای از کشته‌شدگان گردن‌بندی درست کرده برگردن آویخت. و با آن گردن‌بند در میدان جنگ رقصید. به همین جهت از آن تاریخ به «آکله الأکباد» یا «هند جگرخوار» معروف گردید و زنان دیگر هم به تقلید او، از گوشهای شهدا و بینی و انگشتان آنها جهت خود گردن‌بند و گوشواره درست کردند. (چاپچیان، 1360، ص 84).

کاملاً روشن است که علت تمثیل این شخصیت عرب زبان در میان ایرانیان، انزجار و تنفر زائدالوصف ایرانیان از این زن انتقام جوی بی‌رحم است که بی شک هیچ نظیری در میان ایرانیان ندارد.

صائب از هند جگرخوار برون می‌آیم
دستگیر من اگر شاه نجف خواهد شد
(صائب تبریزی، ص 331)

نتیجه گیری

در تعامل دو زبان فارسی و عربی شخصیت‌های عرب شهرت بسیاری در امثال فارسی یافته اند، ما در شخصیت‌های امثال فارسی که از فرهنگ عربی به زبان فارسی راه یافته اند به دلیل ماهیت اسلامی و تعامل فرهنگی عمیق در ذهن جمعی نیازمند به جای‌گزینی و معادل‌یابی نخواهیم بود. این پدیده مدلول ارتباط تنگاتنگ زبان فارسی و عربی در انتقال مفاهیم عمیق فرهنگی بوده است. شخصیت‌های عرب پاره‌ای از این امثال بدین شرح است:

- 1- ذکر نام و نیز وصف داستان‌گونه ایشان در قرآن کریم و ادعیه، به گونه‌ای که موافق طبع مسلمانان واقع شده است: صبر ایوب، مسیحا نفس، نماز جعفر طیار.
- 2- انزجار و تنفر بی حد و حصر: هند جگر خوار، ایراد بنی اسرائیلی، کعب الاحبار.
- 3- محبوبیت و شخصیت بی بدیل: حاتم طائی.
- 4- جنبه افسانه‌ای و خارق العاده: عوج بن عنق.
- 5- عبرت آموزی: پسر نوح - لقمان - عمر در امانت خیانت نکرد تو چرا؟
- 6- جنبه سیاسی: پیراهن عثمان - هم آتش معاویه را می خورد، هم نماز علی را می خواند.
- 7- ارتباط با وقایع تاریخی ایران: جزای سنمار.

منابع :

- 1- آملی، م و شعرائی، ا، نفائس الفنون، اسلامیه، 1377-1379 هـ.
- 2- ابن منظور، ا، لسان العرب، دار صادر، بیروت، 1388 هـ.
- 3- ابوریه، م و گلپایگانی، وحید، بازرگان حدیث، محمدی، تهران، 1343.
- 4- احسانی طباطبائی، م ، خرقه درویش، دهخدا، تهران، 1340.
- 5- اسفندیاری، ح، اخلاق محتشمی، مطبعه مجلس، تهران، 1314.
- 6- الهی قمشه‌ای ، م، قرآن کریم، دانش، قم، 1382.
- 7- باستانی پاریزی، م، حماسه کویر، امیرکبیر تهران 1356.
- 8- باستانی پاریزی، م ، سنگ هفت قلم، بهشر، تهران، 1362.
- 9- باستانی پاریزی، م، مجله خواندنیها، شماره مسلسل 2983.
- 10- بهار، م، مجمل التواریخ و القصص، کلاله خاور، تهران، 1317.
- 11- بهمنیاری، ا، داستان نامه بهمنیاری، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، 1381.
- 12- پرتوی آملی، م، ریشه های تاریخی امثال و حکم، جلد 1-2، انتشارات سنایی، چاپ پنجم، 1353.
- 13- چاپچیان، ح، الشاطی، ب و آیه الله زاده نائینی، م، زینب بانوی قهرمان کربلا، امیر کبیر، تهران، 1360.
- 14- حکمت، ع، گلزار حکمت، تهران، 1356.
- 15- خاقانی، ب، دیوان، تصحیح سجادی، ض، نشر زوآر، چاپ هفتم، 1382.

- 16- خرم شاهی، ب، حافظ نامه، جلد دوم، انتشارات سروش، چاپ اول، 1367.
- 17- خواند میر، غ، تاریخ حبیب السیر، جلد اول، خیام، تهران، 1362.
- 18- دشتی، م، نهج البلاغه، دانش، قم، 1379.
- 19- دهخدا، ع، لغت نامه، انتشارات امیرکبیر، تهران، 1364.
- 20- رهنما، ز، زندگانی امام حسین، امیر کبیر، تهران، 1349.
- 21- سعدی، م، کلیات سعدی، به تصحیح فروغی، ذ، نشر جاویدان، چاپ هشتم، 1371.
- 22- سعدی، م، گلستان سعدی، به تصحیح دکتر یوسفی، غ، خوارزمی، چاپ دوم، تهران، 1369.
- 23- سنائی، م، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، تصحیح مدرس رضوی، دانشگاه تهران، چاپ ششم، 1383.
- 24- شفیع کدکنی، م، تازیانه های سلوک، نشر آگاه، چاپ پنجم، 1385.
- 25- شهری، ج، قند و نمک، انتشارات معین، چاپ سوم، 1379.
- 26- صائب تبریزی، دیوان، تصحیح ترکی، ب، کتابفروشی خیام، چاپ اول.
- 27- صفایی آملی، ا، سرگذشت پیغمبران، کتابفروشی امیری، تهران.
- 28- طبرسی، مترجمان، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 19، انتشارات فراهانی، تهران، 1360.
- 29- طبری، م و بلعمی، ا و گنابادی، م، تاریخ بلعمی، نگارش وزارت فرهنگ، تهران، 1341.
- 30- فزونی استر آبادی، م، تاریخ بحیره، تهران، 1328.
- 31- قبادیانی بلخی، ن، دیوان، به تصحیح مینوی، م و محقق، م، دانشگاه تهران، چاپ ششم، 1384.
- 32- قزوینی، ز و سبوحی، ن، عجایب المخلوقات، کتابخانه مرکزی، تهران، 1361.
- 33- قشیری نیشابوری، م، الکنی و الأسماء، جلد 19، عمادة البحث العلمي، مدینه منوره، 1404 هـ.
- 34- لاری، ص، دیوان، تصحیح معرفت، ح، چاپ چهارم، 1354.
- 35- مجلسی، م، حیوة القلوب، کتابفروشی اسلامیة، تهران، 1337.
- 36- مجله اطلاعات سالانه، سال 1346.

- 37- مروزی علوی، اسماعیل بن حسین، الفخری فی انساب الطالبین، تحقیق سید مهدی رجایی، قم: مکتبه آیه الله مرعشی نجفی، 1386 ش.
- 38- مسعودی، ع، مروج الذهب، مترجم پاینده، ا، جلد 2، دار الأندلس، بیروت، 1965 م.
- 39- منوچهری دامغانی، ا، دیوان منوچهری، تصحیح دبیر سیاقی، م، نشر زوار، چاپ سوم، 1347.
- 40- مولوی، ج، مثنوی معنوی، تصحیح نیلکسون، ر، نشر امیر کبیر، 1341.
- 41- میدانی، ا، مجمع الأمثال، جلد 1، دارو مکتبه الهلال، لبنان- بیروت، 2003 م.
- 42- میر خواند، م و مینوی، م، روضه الصفا، ج 1-2، علمی، تهران، 1373.
- 43- نظامی گنجوی، هفت پیکر، به تصحیح دستگردی، و، انتشارات علمی، تهران.
- 44- نیشابوری. ا و یغمایی، ح، قصص الانبیاء، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، 1359.
- 45- یعقوبی. ا و آیتی، م، تاریخ یعقوبی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، 1341.